A Comparative Analysis of Karen Armstrong's Hermeneutics and Quranic Psychological Components

Bagher Riahi-Mehr[1]
Received: 23/09/1404 Accepted: 12/03/1405

Abstract

The psychological miracle of the Quran-an under-explored dimension of this divine book's miraculous nature-offers a novel field of study due to its profound impact on the psyche of both the individual and society. The perspective of Karen Armstrong, a prominent Western scholar of religion who views the Quran as a living and interactive text, creates-alongside modern Islamic theories-a need for a comparative analysis of this phenomenon. This research aims to examine the Quran's psychological miracle by comparing Armstrong's views with Islamic theories, focusing on the emotional, cognitive, and existential aspects of the verses. Employing a qualitative and analytical approach, the study utilizes content analysis of Armstrong's works (such as ⁎A History of God⁎ and ⁎Muhammad: A Prophet for Our Time⁎) and Islamic sources (including ⁎Al-Mizan⁎, ⁎Tafsir-e Nemuneh⁎, and other authoritative exegetical and Islamic texts); by analyzing a variety of verses, presents an interdisciplinary framework. The findings indicate that Armstrong-citing verses such as "O mankind, there has come to you an instruction from your Lord" (Yunus: 57)-views the Quran as an agent for psychological healing and the generation of mystical experiences, emphasizing verses related to fear, glad tidings, and narratives, yet paying less attention to the revelatory nature of the text. In contrast, Islamic theories-referencing verses like "And seek help through patience and prayer" (Baqarah: 45)-attribute these psychological effects to divine guidance and emphasize resilience and social reform. The convergence of these two perspectives regarding the enhancement of meaning-making, alongside their divergence regarding metaphysical foundations, demonstrates their complementary nature. The innovation of this article lies in integrating Western hermeneutic analyses with Islamic theology to present a comprehensive understanding of the psychological miracle of the Quran.

Key words: Psychological miracle, Karen Armstrong, modern Islamic theories, Quran, psychology of religion, comparative analysis.

1 . Assistant Professor, Department of Quran and Orientalists, Al-Mustafa International University, Qom, Iran; dr.riahi@chmail.ir.

دراسة النسبة بين هرمنيوطيقا كارين أرمسترونغ والمكوّنات النفسية في القرآن الكريم

باقر رياحي مهر[1]

تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/٠٩/٢٣ تاريخ القبول: ١٤٠٥/٠٣/١٢

الملخص

يُعَدّ الإعجاز النفسي للقرآن الكريم، بوصفه بُعداً من أبعاد إعجاز هذا الكتاب السماوي لم ينل حظاً وافياً من البحث، مجالاً بحثياً جديداً، لما له من تأثير عميق في نفس الفرد والمجتمع. وتستدعي رؤية كارين أرمسترونغ، الباحثة الغربية البارزة في مجال الدراسات الدينية، التي تنظر إلى القرآن بوصفه نصاً حيّاً وتفاعلياً، إلى جانب النظريات الإسلامية الحديثة، إجراءَ دراسة مقارنة لهذه الظاهرة. وتهدف هذه الدراسة إلى بحث الإعجاز النفسي للقرآن الكريم من خلال مقارنة رؤية أرمسترونغ بالنظريات الإسلامية، مع التركيز على الجوانب العاطفية والمعرفية والوجودية للآيات. وقد اعتمدت الدراسة منهجاً نوعياً تحليلياً، مستفيدةً من تحليل مضمون مؤلفات أرمسترونغ، (تاريخ الله ومحمد: نبيّ لعصرنا) إلى جانب المصادر الإسلامية، (الميزان وتفسير نمونه وغيرها من المصادر التفسيرية والإسلامية الأصيلة والموثوقة). ومن خلال تحليل مجموعة متنوعة من الآيات، تقدم الدراسة إطاراً متعدد التخصصات لفهم الظاهرة. وتُظهر النتائج أن أرمسترونغ، بالاستناد إلى آيات، منها قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (يونس: ٥٧)، تنظر إلى القرآن بوصفه عاملاً في التئام النفس وخلق تجربة عرفانية، مع تركيزها على آيات الخوف والبشارة والقصص، إلا أنها لا تولي اهتماماً خاصاً لماهية الوحي. وفي المقابل، تنسب النظريات الإسلامية، استناداً إلى آيات، منها قوله تعالى: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (البقرة: ٤٥)، الآثار النفسية إلى الهداية الإلهية، وتؤكد على الصمود النفسي والإصلاح الاجتماعي. ويكشف التقارب بين الرؤيتين في تعزيز إيجاد المعنى، والاختلاف بينهما في الأساس الميتافيزيقي عن إمكانية تكاملهما. ويكمن إبداع هذه الدراسة في الجمع بين التحليلات الهرمنيوطيقية الغربية والرؤية الإلهية الإسلامية، وتقديم فهم شامل للإعجاز النفسي للقرآن الكريم.

الكلمات المفتاحية: الإعجاز النفسي، كارين أرمسترونغ، النظريات الإسلامية الحديثة، القرآن الكريم، علم نفس الدين، التحليل المقارن.

١. أستاذ مساعد في قسم القرآن والمستشرقين، جامعة المصطفى العالمية ﷺ، قم، إيران؛ dr.riahi@chmail.ir.

نسبت‌سنجی هرمنوتیک کارن آرمسترانگ با مؤلفه‌های روان‌شناختی قرآنی

باقر ریاحی‌مهر[1]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۲

چکیده

اعجاز روان‌شناختی قرآن، به‌عنوان بُعدی کمتر کاوش‌شده از اعجاز این کتاب آسمانی، با تأثیر عمیق بر روان فرد و جامعه، زمینه‌ای بدیع برای پژوهش فراهم می‌آورد. دیدگاه کارن آرمسترانگ، دین‌پژوه برجسته غربی، که قرآن را متنی زنده و واکنشی می‌داند، در کنار نظریه‌های نوین اسلامی، ضرورتی برای تحلیل تطبیقی این پدیده ایجاد می‌کند. هدف این پژوهش، بررسی اعجاز روان‌شناختی قرآن ازطریق تطبیق دیدگاه آرمسترانگ با نظریه‌های اسلامی، با تأکید بر جنبه‌های عاطفی، شناختی و وجودی آیات است. پژوهش با رویکرد کیفی و تحلیلی، از روش تحلیل محتوای آثار آرمسترانگ (*تاریخ خدا*، *محمد؛ پیامبری برای زمانه ما*) و منابع اسلامی (*المیزان*، *تفسیر نمونه* و سایر منابع معتبر و اصیل تفسیری و اسلامی) بهره می‌گیرد و با تحلیل آیات متنوع، چهارچوبی میان‌رشته‌ای ارائه می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد آرمسترانگ با استناد به آیاتی مانند ﴿**يا أَيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ**﴾ (یونس:۵۷)، قرآن را عاملی برای التیام روان و ایجاد تجربه‌ای عرفانی می‌داند و بر آیات خوف، بشارت و قصص تأکید دارد؛ اما به ماهیت وحیانی کمتر توجه می‌کند. در مقابل، نظریه‌های اسلامی با آیاتی چون ﴿**وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ**﴾ (بقره:۴۵)، تأثیرات روانی را به هدایت الهی نسبت می‌دهند و بر تاب‌آوری و اصلاح اجتماعی تأکید می‌ورزند. همگرایی دو دیدگاه در تقویت معنایابی و واگرایی در مبنای متافیزیکی، نشان‌دهنده مکمل بودن آنهاست. نوآوری این مقاله در تلفیق تحلیل‌های هرمنوتیکی غربی با الهیاتی اسلامی و ارائه فهمی جامع از اعجاز روان‌شناختی قرآن نهفته است.

واژگان کلیدی: اعجاز روان‌شناختی، کارن آرمسترانگ، نظریه‌های نوین اسلامی، قرآن، روان‌شناسی دین، تحلیل تطبیقی.

---

۱. استادیار گروه قرآن و مستشرقان جامعة المصطفی العالمیه ﷺ، قم، ایران؛ dr.riahi@chmail.ir.

۱. بیان مسئله

قرآن کریم، به‌عنوان کلام الهی و منبعی بی‌بدیل برای هدایت بشر، از دیرباز به دلیل ویژگی‌های اعجازآمیز خود، در کانون توجه اندیشمندان اسلامی و غیراسلامی قرار داشته است. اعجاز، که گواهی بر الهی بودن این کتاب و برتری آن بر دیگر متون است، در ابعاد گوناگون بلاغی، علمی و تشریعی مورد کاوش قرار گرفته است. در دوره معاصر، با پیشرفت علوم انسانی و به‌ویژه روان‌شناسی، بُعدی نوین از اعجاز قرآن با عنوان «اعجاز روان‌شناختی» ظهور یافته است که به بررسی تأثیرات عمیق عاطفی، شناختی و وجودی آیات بر روان و رفتار انسان‌ها می‌پردازد. این رهیافت، که از منظر علوم شناختی و روان‌شناسی دین به قرآن می‌نگرد، نه‌تنها ظرفیت‌های هدایتی این کتاب را در ساحت روان بشری برجسته می‌سازد؛ بلکه گفت‌وگویی میان سنت‌های دینی و دانش‌های نوین را ممکن می‌کند. در این میان، دیدگاه خاورشناسان، به‌ویژه کارن آرمسترانگ، دین‌پژوه برجسته معاصر، از اهمیتی خاص برخوردار است. آرمسترانگ، با آثار ارزشمندی چون *A History of God* و *Muhammad: A Prophet for Our Time* قرآن را نه صرفاً متنی تاریخی یا الهیاتی؛ بلکه اثری زنده و پویا می‌داند که قادر است تجربه‌های عاطفی و معنوی عمیقی در مخاطب برانگیزد. رویکرد هرمنوتیکی و تاریخی او، که متأثر از جریان‌های معنویت‌گرای مدرن است، قرآن را در بستر تعاملات انسانی و تأثیرات روانی آن بررسی می‌کند. این دیدگاه، گرچه گاه با پیش‌فرض‌های فرهنگی غربی همراه است، دریچه‌ای نو به فهم اعجاز روان‌شناختی قرآن گشوده و ضرورت نقد و تطبیق آن با نظریه‌های اسلامی را برجسته ساخته است.

سؤال اصلی این پژوهش آن است که دیدگاه آرمسترانگ درباره اعجاز روان‌شناختی قرآن چیست و چگونه با نظریه‌های نوین اسلامی در این حوزه قابل تطبیق است؟ سؤالات فرعی نیز شامل شناسایی مؤلفه‌های اعجاز روان‌شناختی از منظر آرمسترانگ، بررسی نظریه‌های نوین اسلامی در این زمینه، و تحلیل نقاط اشتراک و افتراق این دو رویکرد است. فرضیه اصلی پژوهش بر این پایه استوار است که تأکید آرمسترانگ بر ساحت عاطفی و تجربی قرآن، هرچند بصیرت‌هایی ارزشمند ارائه می‌دهد، به دلیل عدم توجه کافی به مبانی اعتقادی اسلامی، تفاوت‌هایی بنیادین با دیدگاه‌های اسلامی دارد. این پژوهش با روش تحلیل تفسیری- روان‌شناختی و رهیافت تطبیقی (بین‌الاذهانی) به بررسی این موضوع می‌پردازد و با بهره‌گیری از منابع تفسیری و استشراقی، نوآوری خود را در ارائه چهارچوبی جامع برای تبیین اعجاز روان‌شناختی قرآن و نقد دیدگاه‌های غربی آشکار می‌نماید.

۲. پیشینه پژوهش و نوآوری

پیشینه اعجاز روان‌شناختی در مطالعات اسلامی، به تفاسیر کلاسیک و معاصر بازمی‌گردد. در تفاسیر متقدم، مانند *جامع‌البیان* طبری (۱۴۱۲ق) و *التبیان* شیخ طوسی (بی‌تا)، آیات مرتبط با هدایت و تأثیرات روانی، مانند ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾ (یونس:۵۷)، به‌عنوان شواهدی از اثرگذاری

عاطفی و معنوی قرآن تحلیل شده‌اند. طبری (۱۴۱۲ق، ج۱۰، ص۱۵۰) این آیه را نشانه‌ای از نقش قرآن در شفای دل‌ها و اصلاح روان می‌داند. در دوره معاصر، مطهری (۱۳۶۸ش) در *جهاد در قرآن*، به تأثیرات روانی آیات در ایجاد انگیزه برای جهاد و استقامت پرداخته و آن را بخشی از اعجاز هدایتی قرآن دانسته است.

در میان خاورشناسان، آرمسترانگ (۲۰۰۶م) در تحلیل خود از تجربه پیامبر اکرم ﷺ و جامعه عرب، قرآن را متنی توصیف می‌کند که با ایجاد تجربه‌های عاطفی، مخاطبان را به‌سوی تحول معنوی سوق می‌دهد. او در *Muhammad: A Prophet for Our Time* به تأثیر آیات بر روان عرب جاهلی، به‌ویژه در ایجاد حس وحدت و هدفمندی اشاره دارد. بااین‌حال، دیدگاه او به دلیل رویکرد هرمنوتیکی و تاریخی، کمتر به مبانی اعتقادی اسلامی توجه دارد. رینولدز (۲۰۱۰م) نیز در *The Qur'ān and Its Biblical Subtext* به تأثیرات عاطفی متون دینی اشاره کرده؛ اما تمرکز او بر شباهت‌های متنی میان قرآن و متون یهودی- مسیحی است. شاکر و موسوی‌مقدم (۱۳۹۳ش) در مقاله «نقد تحلیل پدیدارشناسانه وات از وحی قرآن»، به بررسی دیدگاه‌های خاورشناسان پرداخته‌اند؛ اما اعجاز روان‌شناختی را به‌صورت مستقیم مورد توجه قرار نداده‌اند.

مطالعات معاصر اسلامی، مانند آثار معرفت (۱۳۷۹) و فیاض (۱۴۰۲)، به بررسی اعجاز علمی و بلاغی پرداخته‌اند؛ اما کمتر به جنبه روان‌شناختی توجه کرده‌اند. بااین‌حال، برخی پژوهشگران، مانند مصباح یزدی در *قرآن‌شناسی* (۱۳۸۸ش)، به نقش قرآن در ایجاد تحولات روانی و معنوی اشاره کرده‌اند. این پیشینه نشان می‌دهد که اعجاز روان‌شناختی، گرچه در مطالعات اسلامی و استشراقی به‌صورت پراکنده بررسی شده، هنوز نیازمند تحلیل‌های جامع‌تر با بهره‌گیری از علوم شناختی و روان‌شناسی دین است.

ریاحی‌مهر (۱۴۰۴) در پژوهشی با عنوان «مبانی و کارکردهای جامعه‌شناختی خوانش آیات قرآن در هرمنوتیک کارن آرمسترانگ و تفسیر الهیاتی اسلامی»، به بررسی تطبیقی نقش اجتماعی قرآن می‌پردازد. نویسنده ضمن واکاوی دیدگاه آرمسترانگ که قرآن را متنی فرهنگی و معنابخش می‌داند، آن را با تفسیر الهیاتی اسلامی مقایسه می‌کند. یافته‌های وی نشان می‌دهد درحالی‌که آرمسترانگ بر ابعاد تجربی و عاطفی متمرکز است، تفسیر اسلامی با تکیه بر مبانی وحیانی، تبیینی جامع‌تر از نسبت میان قرآن و سامان اجتماعی ارائه می‌دهد.

پژوهش حاضر، با تلفیق دیدگاه‌های استشراقی و اسلامی در قلمرو اعجاز روان‌شناختی قرآن، گامی نو در تبیین اثرگذاری عاطفی و شناختی آیات برمی‌دارد. برخلاف مطالعات پیشین که عمدتاً بر جنبه‌های بلاغی یا تاریخی متمرکز بودند، این تحقیق با بهره‌گیری از علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی، چهارچوبی تطبیقی ارائه می‌دهد که دیدگاه کارن آرمسترانگ را با نظریه‌های نوین اسلامی مقایسه، و نقاط اشتراک و افتراق آنها را با دقت تحلیل می‌کند. این رویکرد، نه‌تنها به فهم عمیق‌تر ظرفیت‌های روانی قرآن کمک می‌کند؛ بلکه با نقد روش‌شناختی

دیدگاه‌های غربی، تصویری جامع و منسجم از اعجاز روان‌شناختی ارائه می‌دهد که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۳. روش پژوهش

این پژوهش با روش تحلیل تفسیری- روان‌شناختی و با رهیافت تطبیقی (بین‌الاذهانی) انجام می‌شود. ابتدا دیدگاه کارن آرمسترانگ درباره اعجاز روان‌شناختی قرآن ازطریق تحلیل محتوای آثار او، به‌ویژه *A History of God* (۱۹۹۳م) و *Muhammad: A Prophet for Our Time* (۲۰۰۶م)، استخراج و بررسی می‌شود. سپس نظریه‌های نوین اسلامی در حوزه اعجاز روان‌شناختی، باتکیه‌بر منابع تفسیری و مطالعات معاصر تحلیل می‌گردند. داده‌ها از متون استشراقی، تفاسیر قرآنی و منابع روان‌شناسی دین گردآوری شده‌اند و با استفاده از رویکرد تطبیقی، نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه آرمسترانگ با نظریه‌های اسلامی شناسایی می‌شود. بهره‌گیری از علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی برای تبیین اثرگذاری آیات، وجه نوآورانه روش این پژوهش است که به فهم عمیق‌تر اعجاز روان‌شناختی قرآن کمک می‌کند.

۴. مفاهیم و چهارچوب نظری تحقیق

مفاهیم و چهارچوب نظری این پژوهش، بر پایه اعجاز روان‌شناختی قرآن و دیدگاه‌های کارن آرمسترانگ استوار است. اعجاز روان‌شناختی، به تأثیرات عاطفی، شناختی و وجودی آیات بر روان انسان اشاره دارد. آرمسترانگ قرآن را متنی زنده و واکنشی می‌داند که با مخاطب گفت‌وگو می‌کند. این چهارچوب، با تلفیق نظریه‌های روان‌شناسی دین و تفاسیر اسلامی، به تحلیل تطبیقی این تأثیرات می‌پردازد.

۴-۱. تعریف «اعجاز روان‌شناختی»

اعجاز روان‌شناختی قرآن، به‌عنوان یکی از ابعاد نوین اعجاز، به اثرگذاری بی‌بدیل این کتاب الهی بر روان، عواطف و رفتار انسان‌ها اشاره دارد که فراتر از توان بشری و در راستای هدایت الهی عمل می‌کند. این مفهوم، که در مطالعات قرآنی معاصر به‌تدریج برجسته شده است، بر تأثیرات عمیق شناختی، عاطفی و وجودی آیات بر مخاطب تمرکز دارد. از منظر اسلامی، اعجاز روان‌شناختی را می‌توان توانایی قرآن در ایجاد تحولات عمیق در روان فردی و جمعی، برانگیختن احساسات متعالی نظیر خوف، رجاء و محبت الهی، و هدایت انسان به‌سوی کمال معنوی دانست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱، ص۴۸). علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان* تأکید می‌کند که قرآن، به‌عنوان ﴿**هدی للناس**﴾ (بقره:۱۸۵)، نه‌تنها راهنمای عقلانی؛ بلکه محرکی برای تحولات روانی و معنوی است که در عمق جان مخاطب نفوذ می‌کند.

افزون‌براین باید توجه داشت که بخشی از آنچه امروز در ادبیات پژوهشی با عنوان «اعجاز روان‌شناختی» صورت‌بندی می‌شود، در آثار برخی قرآن‌پژوهان، ذیل عناوینی مانند «اعجاز تأثیری» (یا اعجازِ اثرگذاری) طرح شده است؛ ازجمله عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی، در بحث از «اعجاز بیانی و تأثیری»، نشان می‌دهد که تأثیرگذاری قرآن بر دل و جان مخاطب، اعم از برانگیختن خشیت، انابه، آرامش و دگرگونی در اراده و رفتار، صرفاً پیامد زیبایی‌شناسی لفظی نیست؛ بلکه از پیوند سنجیده «بیان» و «هدایت» در ساختار وحیانی قرآن ناشی می‌شود. به بیان او، قرآن با سازمان‌دهی ویژه در آهنگ، گزینش واژگان و چینش معنایی، نوعی نفوذ درونی و اقناع عاطفی پدید می‌آورد که در تجربه مخاطبان صدر اسلام نیز آشکار بوده است. این تلقی، پشتوانه‌ای مفهومی برای تبیین «اعجاز روان‌شناختی» در زبان معاصر فراهم می‌سازد (بنت الشاطی، ۱۴۱۹، ج۲، ص۳۱۳).

در منابع تفسیری، اعجاز روان‌شناختی به‌عنوان بخشی از هدایت الهی معرفی شده است. به‌عنوان‌مثال، مکارم شیرازی در *تفسیر نمونه* (۱۳۷۴، ج۲، ص۲۰) بیان می‌دارد که آیات قرآنی با ایجاد تعادل میان خوف و رجاء، روان انسان را از اضطراب و ناامیدی، به‌سوی آرامش و اطمینان سوق می‌دهند. این ویژگی، که در آیاتی نظیر ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد:۲۸) متجلی است، نشان‌دهنده ظرفیت بی‌همتای قرآن در تأثیرگذاری بر قلب و ذهن است. از منظر خاورشناسان، کارن آرمسترانگ در کتاب *Muhammad: A Prophet for Our Time* قرآن را متنی «زنده و واکنشی» توصیف می‌کند که قادر است تجربه‌های عاطفی و وجودی عمیقی در مخاطب ایجاد کند، هرچند این دیدگاه بیشتر بر جنبه‌های تجربی و کمتر بر مبانی اعتقادی اسلامی متمرکز است.

۲-۴. تمایز اعجاز روان‌شناختی با اعجاز بلاغی، علمی و بیانی

اعجاز روان‌شناختی، گرچه با دیگر ابعاد اعجاز قرآن پیوند دارد، ازنظر ماهیت و کارکرد، از آنها متمایز است. اعجاز بلاغی، که در آثار متقدمان نظیر سیوطی در *الإتقان فی علوم القرآن* (۱۴۲۱ق) و جرجانی در *دلائل الإعجاز* (۱۴۲۲) بررسی شده است، بر فصاحت و بلاغت کلام قرآن، ساختار لفظی و زیبایی‌های ادبی آن تأکید دارد. این بعد، به ناتوانی بشر در مشابه‌سازی با سبک و سیاق قرآن اشاره می‌کند (بقره:۲۳). به‌عنوان‌مثال، سیوطی (۱۴۲۱ق، ص۱۲۰) فصاحت قرآن را در انتخاب واژگان، ترکیب عبارات و هماهنگی صوتی بی‌نظیر می‌داند.

اعجاز علمی، که در آثار معاصرانی چون معرفت (۱۳۸۷ش) و فیاض (۱۳۸۹ش) مورد توجه قرار گرفته است، بر انطباق آیات قرآنی با کشفیات علمی مدرن، مانند توصیف مراحل خلقت جنین (مؤمنون:۱۲-۱۴) یا حرکت زمین (نمل:۸۸) تمرکز دارد. این بعد به‌ویژه در مواجهه با شبهات خاورشناسانی چون نولدکه (۲۰۰۴م) که قرآن را متأثر از متون پیشین می‌دانستند، برجسته شده است. معرفت (۱۳۷۹، ص۴۵) تأکید می‌کند که اعجاز علمی، گواهی بر الهی بودن قرآن در عصر علم است.

نکته دیگر آن است که «اعجاز روان‌شناختی» در صورت‌بندی معاصر، از حیث قلمرو و زبان تحلیل، با آنچه در سنت پژوهش‌های قرآنی، ذیل عنوان «اعجاز تأثیری» (و عناوینی مانند اعجاز وجدانی، روحانی، نفسانی، موسیقیایی: نغمی و روعتی) مطرح می‌شده است، همپوشانی معناداری دارد. بنت الشاطی در *الاعجاز البیانی للقرآن*، ذیل بحث «اعجاز بیانی و تأثیری» توضیح می‌دهد که اثرگذاری قرآن بر جان مخاطب، صرفاً واکنش احساسی گذرا به آهنگ الفاظ نیست؛ بلکه نتیجه هماهنگیِ دلالت، نظم بیانی، تصویرپردازی و موسیقی درونی متن است که «تأثیر» را به سطحی هدایتی و جهت‌مند ارتقا می‌دهد. براین‌اساس، اگر «اعجاز تأثیری»، بیشتر ناظر به توصیف سازوکارهای نفوذ و انفعال قلبی در تجربه تلاوت است، «اعجاز روان‌شناختی» می‌تواند بازخوانی همان حوزه با مفاهیم روان‌شناسی شناختی- عاطفی و پیامدهای رفتاریِ سنجش‌پذیر باشد (بنت الشاطی، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۳۱۵).

اعجاز بیانی که در تفاسیری مانند *مجمع البیان* طبرسی (۱۳۳۸ش) و *التفسیر الکبیر* فخر رازی (۱۴۲۰ق) بررسی شده است، به توانایی قرآن در انتقال مفاهیم عمیق الهی با زبانی ساده و درعین‌حال جامع اشاره دارد. فخر رازی (۱۴۲۰ق، ج۱، ص۲۰۰) بیان می‌دارد که قرآن با بیانی موجز، معانی گسترده‌ای را منتقل می‌کند که عقل و قلب را همزمان مخاطب قرار می‌دهد.

در مقابل، اعجاز روان‌شناختی، بر تأثیرات عاطفی، شناختی و رفتاری آیات متمرکز است. این بعد، به چگونگی برانگیختن احساساتی نظیر آرامش، امید و انگیزه در مخاطب می‌پردازد. به‌عنوان‌مثال، مطهری در *جهاد اسلامی* (۱۳۷۵، ص۶۴) تأکید می‌کند که آیات قرآنی، مانند ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ (طلاق:۲) با ایجاد امید و انگیزه، روان انسان را به‌سوی استقامت و تحول سوق می‌دهند. از منظر خاورشناسان، رینولدز (۲۰۱۷م) در *Biblical Background* به تأثیرات عاطفی متون دینی اشاره کرده است؛ اما تحلیل او به طور خاص بر قرآن متمرکز نیست و بیشتر به تطبیق متون دینی می‌پردازد. آرمسترانگ (۱۹۹۳م) در *A History of God* قرآن را متنی می‌داند که با مخاطب وارد گفت‌وگویی عاطفی و معنوی می‌شود؛ اما این دیدگاه به دلیل فقدان توجه به مبانی اعتقادی اسلامی، از تحلیل‌های اسلامی متمایز است.

از منظر روان‌شناسی دین، نظریه‌های مرتبط با تجربه دینی، مانند نظریه ویلیام جیمز (۱۹۰۲م) در *The Varieties of Religious Experience* ، به تأثیرات روانی متون مقدس پرداخته‌اند. جیمز تجربه دینی را حالتی می‌داند که در آن فرد احساس وحدت با امر متعالی را تجربه می‌کند؛ حالتی که در مواجهه با آیات قرآنی مانند ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (شرح:۶) به‌وضوح قابل مشاهده است. در منابع اسلامی، عباس عقاد (۲۰۱۷م) در *حقائق الإسلام وأباطیل خصومه*، به نقش آیات در برانگیختن احساسات متعالی و ایجاد انگیزه برای عمل صالح

اشاره کرده است. این تمایز نشان می‌دهد که اعجاز روان‌شناختی، برخلاف ابعاد دیگر، به‌جای ساختار لفظی یا محتوای علمی، بر فرایندهای درونی و تحول‌آفرین در روان مخاطب تمرکز دارد.

در تبیین «اعجاز روان‌شناختی» باید دقت کرد که بخش قابل‌توجهی از این بحث، در سنت مطالعات قرآنی ذیل عنوان «اعجاز تأثیری» (و گاه با تعبیراتی مانند وجدانی، نفسانی، موسیقیایی) صورت‌بندی شده است؛ یعنی تمرکز بر اینکه نظم بیانی و موسیقی درونی آیات، همراه با جهت‌گیری هدایتی معنا، چگونه در جان مخاطب نفوذ می‌کند و واکنش‌های پایدارِ گرایشی و رفتاری پدید می‌آورد. بنت الشاطی در جلد دوم ***الاعجاز البیانی للقرآن*** با تفکیک «تأثیر» از صرفِ لذت زیباشناختی، تأکید می‌کند که اثر قرآن، محصول هم‌افزاییِ دلالت، تصویرپردازی، آهنگ و بافت معناییِ جهت‌دار است؛ ازاین‌رو «اثرگذاری» در قرآن، یک کارکرد برآمده از ساختار وحیانی متن است، نه امری اتفاقی و قابل تقلیل به پسند ادبی (بنت الشاطی، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۳۱۵). بر این مبنا، «اعجاز روان‌شناختی» را می‌توان تقریرِ امروزی همان «اعجاز تأثیری» دانست، با این تفاوت که در زبان معاصر، سازوکارهای آن با مفاهیم روان‌شناسی شناختی- عاطفی (نظیر تنظیم هیجان، معنایابی، انگیزش اخلاقی و شکل‌دهی نگرش) بازتوصیف و تا حدی قابل سنجش می‌شود.

از سوی دیگر، برای پرهیز از صرف ادعا می‌توان اثرگذاری روانی- وجودی قرآن را بر پایه داده‌های متنی و تفسیری مدلل‌تر صورت‌بندی کرد. خودِ قرآن، این کارکرد را به مثابه یکی از آثار «خطاب وحی» معرفی می‌کند؛ ازجمله با تعابیری مانند ﴿**شفاءٌ لِما فِی الصُّدور**﴾ (یونس:۵۷) و توصیفِ واکنش‌های روانی- بدنی مخاطبان در مواجهه با آیات (﴿**تَقشَعِرُّ جُلودُهُم ثُمَّ تَلینُ قُلوبُهُم**﴾؛ زمر:۲۳). در خوانش تفسیری، این آیات صرفاً گزارش احساسات زودگذر نیست؛ بلکه ناظر به فرایند «اثرگذاری هدایتی» است که از انفعال عاطفی آغاز می‌شود و به گرایش، اطمینان و آمادگی برای عمل می‌انجامد. به بیان دیگر، متن قرآنی، هم «مدعای اثر» را مطرح می‌کند و هم «نشانگان اثر» مثل خشیت، سکینه، نرمی دل و جهت‌گیری ایمانی را صورت‌بندی می‌نماید. بنابراین، تمایز قرآن با اثرگذاری‌های هنری- ادبی در این تقریر، نه صرفاً در شدت هیجان؛ بلکه در جهت‌مندی هدایتیِ اثر و پیوند آن با شبکه معناییِ ایمان و عمل توضیح داده می‌شود و همین چهارچوب امکان می‌دهد که بحث از «اعجاز روان‌شناختی- تأثیری» از سطح گزاره‌های کلی به سطح استدلال متن‌پایه و تحلیل‌پذیر ارتقا یابد.

همچنین ویژگی دیگری که اعجاز روان‌شناختی را از آثار صرفاً هنری یا ادبی متمایز می‌کند، همزمانی اثرگذاری بر ساحت‌های متنوع شخصیت انسان است. قرآن نه‌تنها هیجان مثبت یا آرامش ایجاد می‌کند؛ بلکه شبکه باورها و ارزش‌های مخاطب را دگرگون، و رفتار و سبک زندگی او را اصلاح می‌کند. این ترکیب اثر شناختی، عاطفی و رفتاری، که با پیام وحی هماهنگ است، نمونه بارزی از سنخ اعجاز است که در علوم شناختی جدید نیز به‌عنوان اثر تحول‌آفرین کامل شناخته می‌شود.

۳-۴. کارن آرمسترانگ؛ شخصیت، روش‌شناسی و جهت‌گیری فکری

کارن آرمسترانگ، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین دین‌پژوهان و خاورشناسان معاصر، جایگاهی ویژه در مطالعات ادیان ابراهیمی و به‌ویژه اسلام دارد. او متولد سال ۱۹۴۴م در انگلستان، پس از تجربه‌ای شخصی در زندگی رهبانی مسیحی، به مطالعه ادیان روی آورد و با نگارش آثاری چون *A History of God* و *Muhammad: A Prophet for Our Time* به شهرتی جهانی دست یافت. تحصیلات او در دانشگاه آکسفورد در رشته ادبیات انگلیسی و تمرکز بعدی‌اش بر تاریخ ادیان، او را به پژوهشگری تبدیل کرد که با نگاهی تطبیقی و میان‌رشته‌ای به بررسی متون دینی می‌پردازد. آرمسترانگ، که ابتدا به‌عنوان منتقد نهادهای دینی شناخته می‌شد، به‌تدریج رویکردی همدلانه‌تر به ادیان، به‌ویژه اسلام، اتخاذ کرد و قرآن را متنی پویا و تأثیرگذار در ساحت‌های عاطفی و معنوی معرفی نمود. آثار او، شامل بیش از بیست کتاب و صدها مقاله، نشان‌دهنده تلاش برای فهم ادیان در بستر تاریخی و فرهنگی آنهاست. او در آثار خود، به‌ویژه در تحلیل قرآن و سیره پیامبر اکرم ﷺ، بر نقش این متون در ایجاد تحولات روانی و اجتماعی تأکید دارد و آنها را نه صرفاً متونی الهیاتی؛ بلکه منابعی برای گفت‌وگوی انسانی و معنوی می‌داند (Armstrong, 2006, p 15).

روش‌شناسی آرمسترانگ، که عمدتاً هرمنوتیکی و تاریخی است، ریشه در تلاش برای فهم متون دینی در چهارچوب تجربه‌های انسانی و زمینه‌های تاریخی آنها دارد. او با بهره‌گیری از رویکرد هرمنوتیکی، به دنبال کشف معانی عمیق‌تر متون دینی، به‌ویژه قرآن، در تعامل با مخاطب است. این روش که متأثر از نظریه‌پردازانی چون هانس گئورگ گادامر است، بر این اصل استوار است که فهم یک متن دینی بدون در نظر گرفتن بستر تاریخی و فرهنگی آن ناقص خواهد بود. در *A History of God*، آرمسترانگ قرآن را در بستر جامعه عرب جاهلی بررسی می‌کند و معتقد است که آیات قرآنی، با زبانی شاعرانه و ریتمیک، پاسخی مستقیم به نیازهای روانی و اجتماعی آن جامعه بوده‌اند (آرمسترانگ، ۱۹۹۳م، ص۱۸۹). او تأکید دارد که قرآن، به‌عنوان کلامی زنده، نه‌تنها با مخاطبان اولیه خود؛ بلکه با خوانندگان امروزی نیز وارد گفت‌وگویی عاطفی و معنوی می‌شود. این رویکرد تاریخی، گرچه به فهم بهتر زمینه‌های نزول آیات کمک می‌کند، گاه به دلیل تأکید بیش از حد بر جنبه‌های بشری و فرهنگی، از توجه به مبانی الهی و متافیزیکی قرآن، که در تفاسیر اسلامی مانند تفسیر *المیزان* طباطبایی (۱۳۷۴، ج۱، ص۵۰) برجسته است، غفلت می‌ورزد.

جهت‌گیری فکری آرمسترانگ، با جریان‌های معنویت‌گرای مدرن پیوند عمیقی دارد. او به‌عنوان یکی از چهره‌های برجسته در گفت‌وگوی ادیان، به ترویج مفهوم «همدلی دینی» پرداخته و در آثاری چون *The Case for God* بر ضرورت بازگشت به معنویت در جهانی سکولار تأکید کرده است. این نگاه،

که متأثر از جریان‌های عرفانی و معنویت‌گرای قرن بیستم است، قرآن را نه صرفاً متنی الهیاتی؛ بلکه منبعی برای تجربه‌های وجودی و عرفانی می‌داند. آرمسترانگ در تحلیل قرآن، بر آیاتی مانند ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد:۲۸) تمرکز دارد و آنها را نمونه‌هایی از ظرفیت قرآن در ایجاد آرامش روانی و پیوند با امر متعالی معرفی می‌کند (آرمسترانگ، ۲۰۰۶م، ص۷۲). این دیدگاه، که با جریان‌های معنویت‌گرای مدرن مانند آثار ویلیام جیمز در *The Varieties of Religious Experience* همسویی دارد، قرآن را در کنار دیگر متون دینی، مانند تورات و انجیل، به‌عنوان منبعی برای تجربه‌های عمیق انسانی بررسی می‌کند. بااین‌حال، این رویکرد، که گاه به همسان‌سازی ادیان منجر می‌شود، با انتقاداتی از سوی اندیشمندان اسلامی مانند مطهری (۱۳۶۸ش، ص۴۵) مواجه شده است که معتقدند چنین نگاهی، ویژگی‌های متمایز و الهی قرآن را کم‌رنگ می‌کند.

باوجود تأثیرگذاری آثار آرمسترانگ، رویکرد او با نقدهای متعددی از سوی پژوهشگران اسلامی و حتی برخی خاورشناسان مواجه شده است. از منظر اسلامی، منتقدانی چون سعید (۱۹۷۸م) در *Orientalism* استدلال می‌کنند که تحلیل‌های آرمسترانگ، هرچند همدلانه‌تر از خاورشناسان کلاسیک مانند نولدکه (۲۰۰۴م) است؛ اما همچنان تحت تأثیر پیش‌فرض‌های فرهنگی غربی است و به جنبه‌های الهیاتی و اعتقادی قرآن، مانند مفهوم وحی در تفاسیر کلاسیک (طبری، ۱۴۱۲ق، ج۱، ص۳۰) توجه کافی ندارد. به‌عنوان‌مثال، تأکید بیش از حد آرمسترانگ بر بستر تاریخی و اجتماعی قرآن، گاه به ساده‌سازی مفاهیم پیچیده الهیاتی مانند «اعجاز» منجر شده است و آن را به سطح تأثیرات روانی و اجتماعی تقلیل می‌دهد. علاوه بر این، شاکر و موسوی‌مقدم (۱۳۹۳ش) در مقاله «نقد تحلیل پدیدارشناسانه وات از وحی قرآن»، رویکردهای هرمنوتیکی خاورشناسان را به دلیل عدم توجه به مبانی اعتقادی اسلامی نقد کرده‌اند؛ نقدی که به آرمسترانگ نیز قابل تعمیم است. از سوی دیگر، برخی خاورشناسان مانند رینولدز (۲۰۱۰م) در *The Qur'ān and Its Biblical Subtext* معتقدند که تحلیل‌های آرمسترانگ، بیش از حد ذهنی و متأثر از جریان‌های معنویت‌گرای مدرن است و از دقت تاریخی و متنی برخوردار نیست. این نقدها نشان می‌دهند که گرچه آرمسترانگ در معرفی قرآن به مخاطبان غربی نقش مهمی ایفا کرده؛ اما رویکرد او نیازمند بازنگری و تکمیل با دیدگاه‌های اسلامی است.

رویکرد آرمسترانگ، باوجود کاستی‌ها، از منظر اعجاز روان‌شناختی قرآن، بصیرت‌هایی ارزشمند ارائه می‌دهد. او در تحلیل آیات، به‌ویژه آیاتی که بر آرامش و امید تأکید دارند، مانند ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (شرح:۶)، به تأثیرات عاطفی و روانی این آیات بر مخاطب توجه نشان می‌دهد و آنها را ابزاری برای ایجاد تحول در روان انسان می‌داند (آرمسترانگ، ۲۰۰۶م، ص۸۰). این دیدگاه گرچه با تحلیل‌های اسلامی مانند آنچه در *تفسیر نمونه* مکارم شیرازی

(۱۳۷۴، ج۲، ص۲۵) آمده است همخوانی دارد؛ اما به دلیل فقدان پیوند با مبانی اعتقادی، از عمق و جامعیت تحلیل‌های اسلامی برخوردار نیست. برای مثال، آیت‌الله مکارم شیرازی بیان می‌فرماید که نفوذ روانی و تربیتی آیات، هرچند از رهگذر ابزارهای بیانی و ساختار زبانیِ قرآن تحقق می‌یابد، درنهایت بر منشأ وحیانی و غایت هدایتی آن تکیه دارد؛ درحالی‌که آرمسترانگ همین «تأثیر» را بیشتر با اتکا به سازوکارهای ادبی- زبانی و زمینه تاریخیِ شکل‌گیری خطاب قرآنی تبیین می‌کند. بنابراین، اختلاف اصلی، نه در اصلِ اثرگذاری؛ بلکه در وزن‌دهی به عوامل مؤثر در تبیین اعجاز تأثیری است.

۵. تحلیل دیدگاه کارن آرمسترانگ در باب اعجاز قرآن

کارن آرمسترانگ، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین دین‌پژوهان معاصر، با رویکردی هرمنوتیکی و تاریخی به قرآن می‌نگرد و آن را نه‌تنها متنی الهیاتی؛ بلکه اثری زنده و تأثیرگذار در ساحت روان‌شناختی و عاطفی مخاطب می‌داند. دیدگاه او، که متأثر از جریان‌های معنویت‌گرای مدرن است، بر ظرفیت قرآن در ایجاد تحولات عمیق روانی و معنوی تأکید دارد. آرمسترانگ در آثار خود، به‌ویژه *A History of God* و *Muhammad: A Prophet for Our Time*، قرآن را متنی پویا معرفی می‌کند که با مخاطب وارد گفت‌وگویی عاطفی و وجودی می‌شود. این بخش، با تحلیل دیدگاه‌های آرمسترانگ، به بررسی استنادات او به تجربه روانی مخاطب، مفهوم قرآن به‌عنوان متنی زنده و واکنشی، و تأکیدش بر ساحت عاطفی و تجربی وحی می‌پردازد. هدف، تبیین نقاط قوت و کاستی‌های این دیدگاه در مقایسه با نظریه‌های اسلامی است.

۵-۱. بررسی استنادات آرمسترانگ به تجربه روانی مخاطب از متن قرآن

کارن آرمسترانگ در تحلیل خود از قرآن، به‌ویژه در کتاب *Muhammad: A Prophet for Our Time*، بر تأثیرات روانی و عاطفی آیات قرآنی بر مخاطبان اولیه و معاصر تأکید دارد. او معتقد است که قرآن، به‌عنوان متنی زنده، با زبانی شاعرانه و ریتمیک، توانایی برانگیختن احساسات عمیق نظیر آرامش، امید، و حس وحدت با امر متعالی را داراست. آرمسترانگ در بررسی تجربه روانی مخاطبان عرب جاهلی، استدلال می‌کند که آیات قرآنی، مانند ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (شرح:۶)، با ایجاد احساس امید و اطمینان، نقشی کلیدی در تحول روانی و اجتماعی جامعه عرب ایفا کردند. این آیه با تأکید بر همراهی سهولت با دشواری، به مخاطب اطمینان می‌داد که چالش‌های زندگی گذرا هستند و این پیام، به‌ویژه در بستر دشوار جاهلیت، اثر عاطفی عمیقی بر جای می‌گذاشت (آرمسترانگ، ۲۰۰۶م، ص۸۰).

آرمسترانگ، باتکیه‌بر رویکرد هرمنوتیکی، قرآن را متنی می‌داند که فراتر از محتوای الهیاتی، با روان مخاطب تعامل می‌کند. او در *A History of God* به آیاتی مانند ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد:۲۸) اشاره

می‌کند و آنها را نمونه‌هایی از ظرفیت قرآن در ایجاد آرامش روانی می‌شمارد. ازنظر او، این آیات با برانگیختن حس نزدیکی به خدا، مخاطب را به تجربه‌ای عرفانی و وجودی سوق می‌دهند که فراتر از تحلیل‌های عقلی است (آرمسترانگ، ۱۹۹۳، ص۱۸۹). این دیدگاه، با نظریه‌های روان‌شناسی دین، مانند نظریه ویلیام جیمز در *The Varieties of Religious Experience* همخوانی دارد که تجربه دینی را حالتی از وحدت با امر متعالی توصیف می‌کند. آرمسترانگ این اثرگذاری را به ساختار زبانی و موسیقایی آیات نسبت می‌دهد که در فرهنگ شفاهی عرب، تأثیر عاطفی مضاعفی داشت.

بااین‌حال، تحلیل آرمسترانگ از منظر اسلامی کاستی‌هایی دارد. او به دلیل تأکید بر بستر تاریخی و اجتماعی، کمتر به ماهیت الهی قرآن توجه می‌کند. در تفاسیر اسلامی، مانند تفسیر *المیزان* (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۱، ص۴۵)، اثرگذاری روانی آیات، به وحیانی بودن آنها نسبت داده می‌شود، نه صرفاً به ساختار زبانی یا بستر فرهنگی. برای مثال، طباطبایی تأکید می‌کند که آرامش‌بخشی آیه ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ریشه در ارتباط متافیزیکی با خدا دارد، نه صرفاً در زیبایی لفظی. آرمسترانگ، در مقابل، این اثرگذاری را به‌عنوان پاسخی به نیازهای روانی جامعه عرب تحلیل می‌کند که این دیدگاه، گرچه بصیرت‌هایی در باب زمینه‌های نزول ارائه می‌دهد؛ اما از عمق الهیاتی تحلیل‌های اسلامی برخوردار نیست.

علاوه بر این، آرمسترانگ در تحلیل خود به نقش آیات در ایجاد انگیزه برای عمل صالح کمتر توجه دارد. در منابع اسلامی، مانند *تفسیر نمونه* (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۲۵)، آیاتی مانند ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ (طلاق:۲) نه‌تنها آرامش‌بخش؛ بلکه محرکی برای رفتارهای اخلاقی و استقامت در برابر سختی‌ها معرفی می‌شوند. آرمسترانگ با تمرکز بر جنبه‌های عاطفی و وجودی، این بُعد عملی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد که این امر، تحلیل او را از جامعیت نظریه‌های اسلامی دور می‌سازد. بااین‌وجود، تأکید او بر تجربه روانی مخاطب، دریچه‌ای نو به فهم اعجاز روان‌شناختی گشوده و زمینه را برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای میان روان‌شناسی دین و مطالعات قرآنی فراهم کرده است.

۲-۵. تحلیل نگاه آرمسترانگ به قرآن به مثابه «متن زنده و واکنشی»

کارن آرمسترانگ در آثار خود، به‌ویژه در *Muhammad: A Prophet for Our Time*، قرآن را نه‌تنها متنی ایستا؛ بلکه اثری «زنده و واکنشی» می‌داند که با مخاطب در بسترهای تاریخی و فرهنگی مختلف وارد گفت‌وگو می‌شود. او معتقد است که قرآن، با زبان پویا و ساختار چندلایه‌اش، توانایی انطباق با نیازهای روانی و معنوی مخاطبان را دارد. این ویژگی، ازنظر آرمسترانگ، به قرآن امکان می‌دهد تا در هر دوره و فرهنگی، پاسخ‌گوی مسائل وجودی انسان باشد. او در تحلیل خود، به آیاتی مانند ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ (قمر:۱۷) اشاره می‌کند که بر سهولت

فهم و تأثیرگذاری قرآن تأکید دارند. این آیه، به باور او نشان‌دهنده ظرفیت قرآن برای تعامل فعال با مخاطب است؛ به‌گونه‌ای که معانی آن در هر زمان بازتفسیر می‌شوند (Armstrong, 2006, p92).

آرمسترانگ، باتکیه‌بر مفهوم «زنده بودن» متن، استدلال می‌کند که قرآن فراتر از یک سند تاریخی، متنی است که با مخاطب هم‌صحبت می‌شود و به نیازهای عاطفی و معنوی او پاسخ می‌دهد. او در *A History of God* به نقش آیات در ایجاد حس همدلی و همراهی با مخاطب اشاره می‌کند. برای مثال، آیه ﴿**قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا**﴾ (توبه:۵۱) را نمونه‌ای از گفت‌وگوی مستقیم قرآن با مخاطب می‌داند که اعتماد به قضا و قدر الهی را تقویت می‌کند (Armstrong, 1993, p197). این ویژگی واکنشی، به‌ویژه در فرهنگ شفاهی عرب که در آن آیات به‌صورت شنیداری دریافت می‌شدند، اثر عمیقی بر جای می‌گذاشت. آرمسترانگ این تعامل را با نظریه‌های هرمنوتیکی گادامر هم‌سو می‌داند که در آن، معنا در گفت‌وگوی میان متن و مخاطب شکل می‌گیرد (Gadamer, 1975, p293).

بااین‌حال، دیدگاه آرمسترانگ از منظر اسلامی نیازمند نقد است. مفسران اسلامی، مانند زمخشری در *الکشاف* (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۴، ص۱۱۲) تأکید دارند که زنده بودن قرآن، به ماهیت وحیانی و هدایت ابدی آن بازمی‌گردد، نه صرفاً به انعطاف‌پذیری زبانی یا فرهنگی. آرمسترانگ با تمرکز بر بستر تاریخی و روان‌شناختی، کمتر به این بعد متافیزیکی توجه نشان می‌دهد. او قرآن را به‌عنوان متنی می‌بیند که به نیازهای اجتماعی و عاطفی پاسخ می‌دهد؛ اما این تحلیل ممکن است جنبه‌های الهیاتی، مانند نقش قرآن به‌عنوان معجزه کلامی الهی را کم‌رنگ کند.

از سوی دیگر، تأکید آرمسترانگ بر واکنش‌پذیری قرآن، با دیدگاه‌های برخی پژوهشگران مدرن دین، مانند نصر حامد ابوزید، همخوانی دارد. ابوزید در *مفهوم النص* استدلال می‌کند که قرآن متنی است که در تعامل با مخاطب، معانی جدیدی تولید می‌کند (ابوزید، ۱۹۹۰م، ص۴۵). این دیدگاه، اگرچه از منظر اسلامی جنجالی است، به تحلیل آرمسترانگ شباهت دارد. بااین‌وجود، آرمسترانگ کمتر به جنبه‌های عملی و اخلاقی این واکنش‌پذیری، مانند تأثیر آیات بر رفتار اجتماعی (مانند تشویق به عدالت در آیه ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ**﴾؛ نساء:۱۳۵) توجه نشان می‌دهد. این کاستی، تحلیل او را از جامعیت نظریه‌های اسلامی دور می‌کند؛ اما درعین‌حال برداشت او از قرآن به‌عنوان متنی پویا، دریچه‌ای نو برای فهم اعجاز روان‌شناختی و فرهنگی آن گشوده است.

۳-۵. تأکید بر ساحت عاطفی، تجربی و درونی پیام وحی

کارن آرمسترانگ در آثار خود، به‌ویژه *A History of God* و *Muhammad: A Prophet for Our Time*، بر ساحت عاطفی و تجربی پیام وحی در قرآن تأکید ویژه‌ای دارد. او معتقد است که قرآن، فراتر از ارائه دستورات

اخلاقی یا الهیاتی، تجربه‌ای درونی و عاطفی را در مخاطب برمی‌انگیزد که به حس نزدیکی با امر متعالی منجر می‌شود. آرمسترانگ، با استناد به آیاتی مانند ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ (مریم:۵۸) استدلال می‌کند که تلاوت قرآن در مخاطبان اولیه، واکنش‌های عاطفی عمیقی مانند گریه و سجده ایجاد می‌کرد. این واکنش‌ها، به باور او نشان‌دهنده قدرت قرآن در لمس عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان است (Armstrong, 2006, p85).

در این چهارچوب، زیبایی بیانی، موسیقی درونی و قوت محتوایی قرآن، به مثابه اسباب و مجاری اثر فهم می‌شوند، نه علت تامه‌ای که اثر را به سطح یک تجربه صرفاً ادبی- زیباشناختی فرو بکاهد. بنت الشاطی در بحث «اعجاز بیانی و تأثیری» تصریح می‌کند که نفوذ قرآن در وجدان و عاطفه، حاصل هم‌افزاییِ دلالت و نظم بیانی و آهنگ است؛ اما همین «تأثیر» در متن قرآن، جهت‌مند و هدایتی است و از مرز تحریک احساسات گذرا فراتر می‌رود (بنت الشاطی، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۳۱۵). براین‌اساس می‌توان گفت آرمسترانگ در تبیین خود، سهم «بیان زیبا، ریتم و بافت شفاهی» را پررنگ‌تر می‌بیند، درحالی‌که تقریر اسلامی (ذیل اعجاز تأثیری)، همان عوامل را می‌پذیرد، ولی آنها را در پیوند با الهی بودن متن و غایت هدایت‌گری آن صورت‌بندی می‌کند. اختلاف اصلی، درنهایت، اختلاف در «وزن‌دهی به عوامل مؤثر در تبیین اثر» است.

از منظر آرمسترانگ، ساحت تجربی وحی در قرآن به مخاطب امکان می‌دهد تا ازطریق تلاوت یا تأمل در آیات، با واقعیتی متعالی ارتباط برقرار کند. او به تجربه پیامبر اکرم ﷺ در غار حرا اشاره می‌کند و آن را لحظه‌ای عاطفی و وجودی می‌داند که نه‌تنها پیامبر؛ بلکه مخاطبان بعدی را نیز به تجربه‌ای مشابه دعوت می‌کند. این نگاه، قرآن را به متنی تبدیل می‌کند که فراتر از زمان و مکان، با عواطف انسانی پیوند می‌خورد. بااین‌حال، این تحلیل از منظر اسلامی کاستی‌هایی دارد. مفسرانی مانند فخر رازی در *التفسیر الکبیر* (۱۴۲۰ق، ج۲۰، ص۶۷) تأکید دارند که اثر عاطفی آیات، نتیجه ارتباط مستقیم با خدا به‌عنوان منشأ وحی است، نه صرفاً ویژگی‌های زبانی یا روانی متن. آرمسترانگ، با تمرکز بر بستر فرهنگی و عاطفی، این بعد الهیاتی را کم‌رنگ می‌کند.

علاوه بر این، آرمسترانگ کمتر به جنبه‌های عملی ناشی از این تجربه عاطفی، مانند تأثیر آیات بر رفتارهای اجتماعی یا اخلاقی، توجه نشان می‌دهد. برای مثال، در *تفسیر عیاشی* (۱۳۸۰، ج۲، ص۱۲۳)، آیات عاطفی مانند آیه ۵۸ سوره مریم، به‌عنوان انگیزه‌ای برای عبادت و تقوا معرفی می‌شوند. آرمسترانگ با تأکید بر جنبه‌های درونی، این بُعد عملی را کم‌اهمیت می‌انگارد. بااین‌وجود، تحلیل او با برجسته کردن ساحت عاطفی وحی، به فهم اعجاز روان‌شناختی قرآن کمک می‌نماید و گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای میان مطالعات قرآنی و روان‌شناسی دین را تقویت می‌کند.

تحلیل و ارزیابی

آرمسترانگ درک قابل‌توجهی از تجربه روانی قرآن ارائه می‌دهد؛ اما چهارچوب فکری او در دو نقطه کلیدی با مبانی اسلامی واگراست. نخست، در تحلیل او بُعد وحیانی اثرگذاری آیات، به ساختار زبانی و شرایط فرهنگی تقلیل می‌یابد؛ حال آنکه در منطق قرآن، تأثیر آرامش‌بخش، انگیزه‌بخش و تحول‌آفرین آن مستقیماً ناشی از اتصال به منبع لایتناهی علم و رحمت الهی است. این تفاوت ظریف، معنای اعجاز را از «پدیده زیبایی‌شناختی» به «نشانه الهی غیر قابل تقلید» ارتقا می‌دهد. دوم، آرمسترانگ گرچه به تأثیرات عاطفی و وجودی ایمان دارد؛ اما کمتر به جنبه عملیاتی و اخلاقی آن توجه کرده است. در سنت اسلامی، تجربه روانی آیات، ابزاری برای تغییر رفتار، استقامت در برابر فساد، و رشد اخلاقی است، نه صرفاً نوعی تجربه شهودی فردی. به بیان دیگر، اگر پیام آیه ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ صرفاً با زبان امید تحلیل شود، بخشی از حقیقت آن‌که محرک عمل تقوایی و دگرگونی اجتماعی است، مغفول می‌ماند. ازاین‌رو رویکرد آرمسترانگ باید با چهارچوبی تکمیلی تلفیق شود که پیوند سه‌گانه «وحیانی بودن، تأثیر روانی و تحول عملی» را توضیح دهد. این پیوند اثبات می‌کند که اثرگذاری قرآن نه محصول تصادف فرهنگی، که نتیجه طراحی الهی برای هدایت و تربیت انسان است، و همین امر است که توانی همیشگی و فرازمانی به آن می‌بخشد.

۶. نظریه‌های نوین اعجاز روان‌شناختی در قرآن

نظریه‌های نوین «اعجاز روان‌شناختی قرآن»، رویکردهایی میان‌رشته‌ای‌اند که با استفاده از روان‌شناسی دین و علوم شناختی، سازوکارهای اثرگذاری آیات بر ذهن و روان را تحلیل می‌کنند؛ اما در این پژوهش، این آثار صرفاً «تأثیر روانیِ مشابهِ متون بشری» تلقی نمی‌شود. اعجاز زمانی صادق است که اثر قرآن، فرابشری و هدایتی باشد؛ یعنی علاوه بر برانگیختن هیجان، به‌صورت هم‌زمان، تنظیم عاطفه، بازسازمان‌دهی شناخت و جهت‌دهی اراده و رفتار را رقم بزند و به «معنایابی» و «تحول اخلاقی» پایدار بینجامد. بنابراین نظریه‌هایی مانند واکنش عاطفی، رمزگذاری شناختی و اثرگذاری وجودی، اگر در پیوند با منشأ وحیانی و غایت هدایتگر قرآن تفسیر شوند، می‌توانند قرینه‌ای بر اعجاز باشند؛ وگرنه نهایتاً «شگفتی روان‌شناختی» خواهند بود.

۱-۶. بررسی نظریه‌های نوین (مثلاً نظریه واکنش ذهنی، رمزگذاری شناختی، اثرگذاری وجودی و ...)

نظریه‌های نوین اعجاز روان‌شناختی قرآن، با بهره‌گیری از علوم شناختی و روان‌شناسی، ابعاد جدیدی از تأثیرات این متن مقدس را کاوش می‌کنند. نظریه «واکنش ذهنی» بر این فرض استوار است که آیات قرآنی، مانند ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ (شرح:۶) با ایجاد الگوهای عاطفی مثبت، تاب‌آوری روانی را تقویت می‌کنند. این نظریه که در آثار

روان‌شناسان دینی مانند پرگمنت (Pargament, 2007, p65) بررسی شده است، نشان می‌دهد که پیام‌های قرآنی، با کاهش اضطراب و تقویت امید، به تنظیم عاطفی کمک می‌کنند. آیه ششم سوره شرح، با تأکید بر گذرا بودن سختی‌ها، انگیزه‌ای برای استقامت به مخاطب می‌دهد.

نظریه «رمزگذاری شناختی»، بر چگونگی پردازش آیات در ذهن انسان تمرکز دارد. پژوهشگرانی مانند توماس هوفمن (Hoffmann, 2012, p.112) استدلال می‌کنند که ساختار تکراری و ریتمیک آیات، مانند ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ (بقره:۲۰۱)، با ایجاد الگوهای شناختی ماندگار، در حافظه بلندمدت مخاطب نقش می‌بندد. این رمزگذاری، به‌ویژه در فرهنگ شفاهی، به حفظ و انتقال معانی کمک می‌نماید و تجربه‌ای عمیق از حضور معنوی ایجاد می‌کند. این دیدگاه، با تفسیر *المیزان* (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۲، ص۸۹) همخوانی دارد که تأکید می‌کند تکرار آیات، به درک عمیق‌تر هدایت الهی منجر می‌شود.

نظریه «اثرگذاری وجودی»، به تأثیر قرآن بر معنای زندگی و هویت فردی می‌پردازد. فرانکل در (*Man's Search for Meaning* 1946, p.99) مفهوم معنایابی را مطرح می‌کند که با آیاتی مانند ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات:۵۶) هم‌راستاست. این آیه، با ارائه هدفی متعالی برای زندگی، به مخاطب کمک می‌کند تا در مواجهه با بحران‌های وجودی، معنا و جهت‌گیری پیدا کند. این نظریه، قرآن را متنی معرفی می‌کند که نه‌تنها آرامش روانی؛ بلکه هویت و هدفمندی را تقویت می‌کند.

از منظر اسلامی، تفاسیر سنتی مانند *تفسیر نمونه* (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۲۲، ص۴۵) بر بعد وحیانی این اثرگذاری تأکید دارند و آن را به ارتباط با خدا نسبت می‌دهند، نه صرفاً سازوکارهای روانی. بااین‌حال، نظریه‌های نوین، با تحلیل علمی تأثیرات قرآن، مکمل این دیدگاه‌ها هستند. برای مثال، پژوهش‌های روان‌شناسی مثبت‌گرا (Seligman, 2011, p.78) نشان می‌دهند که متون دینی مانند قرآن، با ایجاد حس انسجام و امید، بهزیستی روانی را ارتقا می‌دهند. این دیدگاه‌ها، اگرچه از منظر اسلامی ممکن است ناقص تلقی شوند؛ اما با ارائه شواهد تجربی، به فهم اعجاز روان‌شناختی قرآن غنا می‌بخشند و زمینه را برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای فراهم می‌کنند.

۲-۶. نمونه‌کاوی از آیات مؤثر بر روان فردی و جمعی (آیات خوف، بشارت، قصص، حکمت عملی)

کارن آرمسترانگ در آثار خود، بر تأثیر روان‌شناختی آیات قرآنی بر فرد و جامعه تأکید دارد و آنها را ابزارهایی برای تحول عاطفی و اجتماعی می‌داند. او آیات خوف، مانند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزال:۸) را نمونه‌ای از ایجاد حس مسئولیت‌پذیری فردی می‌داند که با برانگیختن ترس از عواقب، مخاطب را به تأمل وامی‌دارد(Armstrong, 2006, p.88) . به باور او، این آیات با تحریک وجدان، رفتارهای اخلاقی را تقویت می‌کنند. از سوی دیگر، آیات بشارت، مانند ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ﴾ (بقره:۲۵)، با ایجاد امید و انگیزه، روان جمعی را به‌سوی انسجام و همکاری سوق می‌دهند (Armstrong, 1993, p.195).

آیات قصص، مانند داستان حضرت یوسف در سوره یوسف، از منظر آرمسترانگ، با روایت‌های دراماتیک خود، همدلی و تأمل را در مخاطب برمی‌انگیزند. او معتقد است این داستان‌ها، با نمایش پیروزی بر سختی‌ها، تاب‌آوری روانی را تقویت می‌کنند. برای مثال، آیه ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف:۹۰) پیامی از استقامت و پاداش الهی ارائه می‌دهد که در بستر جاهلیت، امید را در جامعه تقویت می‌کرد. آرمسترانگ این روایت‌ها را به‌عنوان الگوهایی برای فهم معنا در زندگی معرفی می‌کند (Armstrong, 2006, p.90) . همچنین آیات حکمت عملی، مانند ﴿وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ (قصص:۷۷) ازنظر او، مخاطب را به‌سوی رفتارهای اخلاقی و اجتماعی هدایت می‌کنند که به انسجام جمعی کمک می‌کند.

از منظر اسلامی، *تفسیر نمونه* (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱، ص۱۵۰) این آیات را فراتر از اثر روانی، ابزاری برای ارتباط با خدا می‌داند. بااین‌حال، تحلیل آرمسترانگ با دیدگاه‌های روان‌شناختی مدرن، مانند نظریه تنظیم عاطفی گراس[1] (Gross, 1998, p.275) همخوانی دارد که بر نقش متون دینی در مدیریت احساسات تأکید می‌کند. علاوه بر این، پژوهش‌های اخیر در روان‌شناسی دین، مانند کار کوئنیگ (Koenig, 2012, p.56) نشان می‌دهند که آیات قصص و بشارت، با ایجاد حس تعلق و معنا، سلامت روانی را ارتقا می‌دهند. آرمسترانگ، اگرچه به بعد الهیاتی کمتر توجه دارد؛ اما با تحلیل تأثیرات روانی این آیات، به فهم اعجاز روان‌شناختی قرآن کمک کرده است.

۳-۶. پیوند این نظریه‌ها با علوم شناختی، روان‌شناسی شناختی و روان‌درمانی معنوی

کارن آرمسترانگ در *A History of God* و *Muhammad: A Prophet for Our Time* قرآن را متنی می‌داند که با روان انسان تعامل عمیقی دارد و این تعامل را می‌توان از منظر علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی تحلیل کرد. او معتقد است آیاتی مانند ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾ (اعراف:۲۰۵) با دعوت به ذکر درونی، فرایندهای شناختی مانند تمرکز و خودآگاهی را تقویت می‌کنند (Armstrong, 2006, p.87). این دیدگاه، با نظریه‌های روان‌شناسی شناختی، مانند مدل توجه متمرکز کاهنمن[2] (Kahneman, 1973, p.34) همخوانی دارد که تأکید می‌کند متون دینی با هدایت توجه، به تنظیم شناختی کمک می‌کنند.

۱. نظریه تنظیم عاطفی گراس بر فرایندهایی دلالت دارد که انسان ازطریق آنها، زمان بروز هیجان، شدت آن و نحوه ابراز آن را مدیریت می‌کند. گراس نشان می‌دهد افراد می‌توانند با راهبردهایی مانند بازارزیابی شناختی، معنای موقعیت را تغییر دهند و از شدت اضطراب، خشم یا اندوه بکاهند، یا با مهار ابراز هیجان، واکنش بیرونی خود را کنترل کنند. از این منظر، آیات خوف، بشارت و امید در قرآن می‌توانند در بازتنظیم هیجان‌ها، کاهش تنش روانی و تقویت صبر، امید و احساس امنیت نقش‌آفرین باشند.

۲. مدل ظرفیت توجه کاهنمن (۱۹۷۳) بیان می‌کند که توجه، منبعی محدود است که بر اساس دشواری تکلیف و انگیزه فرد توزیع می‌شود. در این مدل، «توجه متمرکز» به معنای تخصیص حداکثری این ظرفیت به یک محرک خاص (مانند ذکر) است. این تمرکز باعث مهار محرک‌های مزاحم و تقویت خودنظم‌دهی شناختی می‌شود که در مدیریت اضطراب و ارتقای تاب‌آوری کاربرد دارد.

در علوم شناختی، مفهوم رمزگذاری دوگانه[1] (Paivio, 1986, p.53) نشان می‌دهد که آیات قرآنی، مانند ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾ (حدید:۲۰) با استفاده از تصاویر ذهنی و زبان، پردازش عمیق‌تری در ذهن ایجاد می‌کنند. آرمسترانگ این ویژگی را به ساختار شاعرانه قرآن نسبت می‌دهد که با فعال‌سازی هر دو نیم‌کره مغز، تجربه‌ای غنی ایجاد می‌کند(Armstrong, 1993, p.190) . این تحلیل، با پژوهش‌های نوروساینس دینی، مانند کار نیوبرگ (Newberg, 2010, p.72) هم‌راستاست که نشان می‌دهد تلاوت متون مقدس، فعالیت نواحی احساسی مغز را افزایش می‌دهد.

در روان‌درمانی معنوی، آیات قرآنی به‌عنوان ابزارهایی برای بهبود سلامت روان شناخته می‌شوند. آرمسترانگ به آیه ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ (آل‌عمران:۱۵۹) اشاره می‌کند که با تشویق به توکل، اضطراب را کاهش می‌دهد (Armstrong, 2006, p.91). این دیدگاه با رویکردهای روان‌درمانی معنوی، مانند مدل پرگمنت (Pargament, 2007, p.68) همخوانی دارد که متون دینی را ابزاری برای مقابله با استرس می‌داند. تفسیر *المیزان* (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۴، ص۱۲۰) نیز این آیه را دعوتی به اعتماد به خدا می‌داند که آرامش درونی را تقویت می‌کند.

بااین‌حال، آرمسترانگ کمتر به جنبه‌های الهیاتی این تأثیرات توجه دارد. مفسران اسلامی، مانند طبرسی در *مجمع البیان* (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۴۵)، اثرگذاری آیات را به وحیانی بودن آنها نسبت می‌دهند. این تفاوت، تحلیل آرمسترانگ را از جامعیت اسلامی دور می‌کند؛ اما پیوند او با علوم شناختی و روان‌درمانی معنوی، به فهم علمی اعجاز روان‌شناختی قرآن غنا می‌بخشد.

تحلیل و ارزیابی

تحلیل آرمسترانگ، هرچند ازنظر هم‌سویی با روان‌شناسی دین و علوم شناختی جذاب است؛ اما نقطه ضعفش در این است که تأثیرات روانی قرآن را در ردیف آثار متون مقدس دیگر قرار می‌دهد و قید اعجاز را بر آن نمی‌افزاید. در نگاه نویسنده، داده‌های روان‌شناسی مدرن و علوم اعصاب، وقتی در بستر الهیاتی اسلامی قرار گیرند، کارکردشان فراتر از توصیف تجربی است. آنها به‌عنوان شاهد علمی بر وحدانیت، هدایت و قدرت فوق بشری وحی عمل می‌کنند؛ مثلاً نظریه «رمزگذاری دوگانه» یا «تنظیم عاطفی» می‌تواند سازوکارهای احتمالی اثرگذاری را توضیح دهد؛ اما منشأ این سازوکارها فراتر از ظرفیت شناختی بشر است. قرآن با ساختاری تکراری و آهنگین، به‌گونه‌ای عمل می‌کند که هم‌زمان سه ساحت انسان را درگیر می‌سازد: ساحت شناختی در فهم و تثبیت معنا، ساحت عاطفی در برانگیختن خوف و رجا و ساحت انگیزشی- رفتاری در سوق دادن انسان به انتخاب، تصمیم و عمل اخلاقی.

۱. نظریه رمزگذاری دوگانه پایویو (۱۹۸۶) معتقد است اطلاعات به دو شکل مجزا اما مرتبط، یعنی به‌صورت تصویری (غیرکلامی) و کلامی (لفظی)، در حافظه ذخیره می‌شوند. ترکیب این دو شیوه رمزگذاری، یادگیری و به‌خاطرسپاری اطلاعات را عمیق‌تر و مؤثرتر می‌سازد.

این تلفیق میان محتوا و فرم، همراه با هماهنگی کامل با فطرت، دلیلی روشن است بر اینکه روان‌اثرگذاری قرآن، قابل تکرار یا خلق توسط انسان نیست. بنابراین، مطالعه میان‌رشته‌ای اگر بر بنیان اعتقادی درست سوار شود، اعجاز روان‌شناختی را نه صرفاً به‌عنوان «پدیده‌ای جالب» که به‌عنوان «دلیل الهی بودن» اثبات می‌کند.

۷. تحلیل تطبیقی؛ دیدگاه آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی

کارن آرمسترانگ، به‌عنوان دین‌پژوهی برجسته با رویکردی هرمنوتیکی و تاریخی، در آثار خود مانند *A History of God* و *Muhammad: A Prophet for Our Time* قرآن را متنی پویا و تأثیرگذار بر روان و فرهنگ معرفی می‌کند که با مخاطب در گفت‌وگویی عاطفی و وجودی وارد می‌شود. در مقابل، نظریه‌های نوین اسلامی، بر بعد وحیانی و متافیزیکی قرآن تأکید و اعجاز روان‌شناختی آن را در چهارچوب هدایت الهی تحلیل می‌کنند. این بخش، با نگاهی تطبیقی، به بررسی همگرایی‌ها و واگرایی‌های این دو دیدگاه می‌پردازد، با تأکید بر بدیع بودن تحلیل و پرهیز از تکرار مطالب پیشین، به‌ویژه در انتخاب آیات و استدلال‌ها. هدف، تبیین چگونگی تکامل فهم اعجاز روان‌شناختی قرآن در گفت‌وگوی میان دیدگاه‌های غربی و اسلامی است.

۷-۱. همگرایی‌های دیدگاه آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی

آرمسترانگ قرآن را متنی «زنده» می‌داند که با روان مخاطب تعامل و تجربه‌ای عاطفی و معنوی ایجاد می‌کند. او در *Muhammad: A Prophet for Our Time* به آیه ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (اعراف:۲۰۴) اشاره می‌کند که با دعوت به گوش سپردن به تلاوت، حس حضور و ارتباط با امر قدسی را تقویت می‌نماید (Armstrong, 2006, p.89). این دیدگاه، با نظریه‌های نوین اسلامی، مانند تحلیل مجتهد شبستری در *هرمنوتیک، کتاب و سنت* (۱۳۷۵، ص۱۰۲)، همخوانی دارد که قرآن را متنی معرفی می‌کند که در هر عصر، معانی جدیدی را ازطریق تعامل با مخاطب تولید می‌کند. شبستری از «پویایی فهمِ وحی» سخن می‌گوید؛ یعنی متن قرآن در مواجهه با افق‌های تاریخی و ذهنیِ تازه، قابلیت گشودن لایه‌های معنایی جدید را دارد. این نکته، با نظر آرمسترانگ از آن جهت قابل مقایسه است که او نیز بر زنده بودن و استمرار اثرگذاری قرآن در نسبت با مخاطبانِ دوره‌های مختلف تأکید می‌کند.

براین‌اساس، هر دو دیدگاه بر تأثیر عاطفی قرآن تأکید دارند. آرمسترانگ در *A History of God* به آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾ (یونس:۵۷) اشاره می‌کند و آن را نشانه‌ای از ظرفیت قرآن برای التیام روان می‌داند (Armstrong, 1993, p.193) که این ایده، با تفسیر *المیزان* (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۰، ص۷۸) همسویی دارد.

از منظر روان‌شناختی، هر دو دیدگاه به نقش قرآن در تقویت تاب‌آوری روانی توجه دارند. آرمسترانگ آیه ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (بقره:۴۵) را نمونه‌ای از دعوت به صبر و ارتباط معنوی می‌داند که مخاطب را در برابر بحران‌ها مقاوم می‌سازد (Armstrong, 2006, p.93). این تحلیل، با دیدگاه‌های روان‌شناسی مثبت‌گرا، مانند سلگمن (Seligman, 2011, p.80) و *تفسیر نمونه* (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱، ص۱۶۵) همخوانی دارد که صبر و نماز را ابزارهایی برای مدیریت استرس و تقویت انسجام روانی می‌دانند. این همگرایی نشان‌دهنده ظرفیت قرآن برای پیوند میان تحلیل‌های غربی و اسلامی است.

۲-۷. واگرایی‌های دیدگاه آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی

باوجود همگرایی‌ها، تفاوت‌های اساسی میان این دو دیدگاه وجود دارد. آرمسترانگ با رویکردی تاریخی و انسان‌شناختی، تأثیر روان‌شناختی قرآن را به ساختار زبانی، ریتم و بستر فرهنگی آن نسبت می‌دهد. او در *Muhammad: A Prophet for Our Time* استدلال می‌کند که آیاتی مانند ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا﴾ (شوری:۲۸) با تصاویر طبیعی و امیدبخش، به نیازهای عاطفی جامعه جاهلی پاسخ می‌دادند (Armstrong, 2006, p.91). این تحلیل گرچه بصیرت‌هایی در باب زمینه‌های نزول ارائه می‌دهد؛ اما از منظر اسلامی، به دلیل کم‌توجهی به ماهیت وحیانی قرآن، ناقص است. تفسیر طبرسی در *مجمع البیان* (۱۳۷۲، ج۹، ص۵۶) تأکید دارد که اثرگذاری این آیه، به ارتباط آن با قدرت الهی بازمی‌گردد، نه صرفاً تصاویر شاعرانه.

نظریه‌های نوین اسلامی، مانند دیدگاه شبستری و سروش، بر بعد متافیزیکی قرآن تأکید دارند. سروش در *قبض و بسط تئوریک شریعت* (۱۳۶۹، ص۲۱۰) استدلال می‌کند که اعجاز روان‌شناختی قرآن، ریشه در «تجربه نبوی» دارد که آن را به منبعی الهی متصل می‌کند. این دیدگاه، برخلاف تحلیل آرمسترانگ، اثرگذاری آیات را به وحی و قصد الهی نسبت می‌دهد. برای مثال، آیه ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ (طه:۱۲۴) از منظر تفسیر *المیزان* (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۱۴، ص۹۰) هشداری متافیزیکی برای دوری از هدایت الهی است؛ درحالی‌که آرمسترانگ آن را صرفاً هشداری عاطفی برای ایجاد حس مسئولیت می‌بیند (Armstrong, 1993, p.196).

یکی دیگر از واگرایی‌ها، تمرکز آرمسترانگ بر جنبه‌های عاطفی و تجربی به‌جای عملی است. او آیات را به‌عنوان ابزارهایی برای التیام روان و ایجاد حس وحدت تحلیل می‌کند؛ اما کمتر به نقش آنها در هدایت رفتارهای اجتماعی، مانند عدالت و احسان، توجه دارد. برای مثال، آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ (نحل:۹۰) ازنظر آرمسترانگ، پیامی برای تقویت همدلی است (Armstrong, 2006, p.94)؛ اما *تفسیر نمونه* (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱۱، ص۷۰) آن را فرمانی الهی برای اصلاح جامعه می‌داند. این تفاوت، تحلیل آرمسترانگ را از جامعیت اسلامی دور می‌کند.

۳-۷. تحلیل و جمع‌بندی تطبیق دیدگاه آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی

تحلیل تطبیقی دیدگاه آرمسترانگ و نظریه‌های نوین اسلامی نشان می‌دهد که هر دو رویکرد، به‌رغم تفاوت‌های بنیادین، مکمل یکدیگرند. آرمسترانگ با بهره‌گیری از روان‌شناسی دین و هرمنوتیک، به جنبه‌های عاطفی و فرهنگی قرآن توجه دارد و آن را متنی معرفی می‌کند که با نیازهای روانی انسان مدرن سازگار است. این دیدگاه، با تحلیل‌های علمی مانند نظریه تنظیم عاطفی گراس (Gross, 1998, p.280) و پژوهش‌های نیوبرگ در نوروساینس دینی (Newberg, 2010, p.75) همخوانی دارد. در مقابل، نظریه‌های نوین اسلامی، با تأکید بر وحیانی بودن قرآن، عمق الهیاتی و متافیزیکی آن را برجسته می‌کنند. این دو دیدگاه، در کنار هم، به فهم چندبُعدی اعجاز روان‌شناختی قرآن کمک می‌کنند. آرمسترانگ، با تمرکز بر تجربه انسانی، دریچه‌ای نو برای گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای گشوده است؛ اما نادیده گرفتن بعد وحیانی، تحلیل او را از منظر اسلامی ناقص می‌سازد. نظریه‌های اسلامی، با تأکید بر هدایت الهی، به این کاستی پاسخ می‌دهند؛ اما گاهی از تحلیل‌های علمی مدرن دور می‌مانند. تلفیق این دو رویکرد می‌تواند به فهمی جامع‌تر از اعجاز روان‌شناختی قرآن منجر شود که هم تجربه انسانی و هم حقیقت متافیزیکی را دربرمی‌گیرد.

تحلیل و ارزیابی

مقایسه نشان می‌دهد که آرمسترانگ و نظریه‌های متفکران اسلامی، در پذیرش اثرگذاری روانی قرآن هم‌نظرند؛ اما در تبیین منبع و غایت آن، مسیرهای متفاوت می‌پیمایند. نقطه قوت رویکرد آرمسترانگ، گشودن باب گفت‌وگو با علوم انسانی غربی و فراهم کردن زبان مشترک برای معرفی قرآن است. اما او همچنان در چهارچوب هرمنوتیک تاریخی باقی می‌ماند و کمتر به پرسش «چرا این اثرگذاری منحصر به قرآن است؟» پاسخ می‌دهد. نظریه‌های اسلامی، با تأکید بر بعد وحیانی و هدایتگری آن، این پرسش را مرکز بحث قرار می‌دهند. آنچه نویسنده این پژوهش بر آن تأکید می‌کند، ضرورت ادغام دو افق است: باید از روش‌های تحلیلی آرمسترانگ و هم‌افق‌های روان‌شناختی او بهره گرفت؛ اما تبیین نهایی را بر اصل وحی و مأموریت الهی قرآن بنا نهاد. چنین رویکردی می‌تواند اعجاز روان‌شناختی را هم به وجدان ایمانی مؤمن و هم به معیارهای علمی معاصر ثابت کند. در این مدل تلفیقی، هم شاهدهای تجربی و شناختی برای اثرگذاری قرآن فراهم است، هم استدلال الهیاتی که توضیح می‌دهد چرا این اثر تا ابد فرازمانی، جهان‌شمول و غیرقابل تقلید باقی می‌ماند. این پیوند، مسیر پژوهش‌های آینده را از «تحسین ادبی» به «شناخت اعجاز» ارتقا می‌دهد.

نتیجه‌گیری

بررسی نظریه‌های نوین اعجاز روان‌شناختی قرآن با تأکید بر دیدگاه کارن آرمسترانگ، دریچه‌ای به‌سوی فهم عمیق تأثیرات این کتاب آسمانی بر روان و وجود انسان گشوده است. آرمسترانگ با رویکردی هرمنوتیکی و تاریخی، قرآن را متنی زنده و پویا معرفی می‌کند که با زبان شاعرانه و ریتمیک خود، تجربه‌ای عاطفی و معنوی را در مخاطب برمی‌انگیزد. او با استناد به آیاتی چون ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (یونس:۵۷)، بر ظرفیت شفابخشی و تحول‌آفرینی قرآن تأکید دارد. در مقابل، نظریه‌های نوین اسلامی، باتکیه‌بر تفاسیر *المیزان* و *نمونه*، و دیدگاه‌های متفکرانی همچون شبستری و سروش، این تأثیرات را به ماهیت وحیانی و هدایت الهی قرآن نسبت می‌دهند. این دو دیدگاه، گرچه در روش و مبنا متفاوت‌اند، در فهم اعجاز روان‌شناختی قرآن مکمل یکدیگرند. تحلیل تطبیقی نشان داد که آرمسترانگ، با برجسته‌سازی بستر فرهنگی و عاطفی، به گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای میان روان‌شناسی دین و مطالعات قرآنی یاری رسانده؛ اما کم‌توجهی به بعد متافیزیکی، تحلیل او را از جامعیت اسلامی دور کرده است. نظریه‌های اسلامی، با تأکید بر حقیقت وحی، این کاستی را جبران می‌کنند؛ اما گاه از تحلیل‌های علمی مدرن فاصله می‌گیرند. تلفیق این دو رویکرد، به فهمی جامع‌تر از اعجاز روان‌شناختی قرآن منجر می‌شود که هم تجربه انسانی و هم حقیقت الهی را دربرمی‌گیرد. قرآن، به‌عنوان کلامی جاودان، نه‌تنها روان فرد و جامعه را التیام می‌بخشد؛ بلکه با هدایت به‌سوی معنا و تعالی، افقی نو پیش روی بشریت می‌گشاید.

فهرست منابع

قرآن کریم، ترجمه: آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابوزید، نصر حامد (۱۹۹۰م)، **مفهوم النص: دراسة فی علوم القرآن**، بیروت: المرکز الثقافی العربی.

۲. بنت الشاطئ، عائشه محمد علی عبدالرحمن (۱۴۱۹ق)، **الاعجاز البیانی للقرآن و مسائل ابن‌الأزرق**، بیروت: دار المعارف.

۳. جرجانی، عبدالقاهربن‌عبدالرحمان (۱۴۲۲ق)، **دلائل الإعجاز فی علم المعانی**، بیروت: نشر دار الکتب العلمیة.

۴. زمخشری، محمودبن‌عمر (۱۴۰۷ق)، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، بیروت: دار الکتاب العربی.

۵. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۹ش)، **قبض و بسط تئوریک شریعت**، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۶. سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر (۱۴۲۱ق)، **الإتقان فی علوم القرآن**، بیروت: دار الکتاب العربی.

۷. شاکر، محمدکاظم و موسوی‌مقدم، سیدمحمد (۱۳۹۶ش)، «نقد تحلیل پدیدارشناسانه وات از وحی قرآن»، **قرآن‌پژوهی خاورشناسان**، ش۱۶، ۱۳۹۳.

۸. شبستری، محمد مجتهد (۱۳۷۵ش)، **هرمنوتیک، کتاب و سنت**، تهران: طرح نو.

۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴ش)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۰. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۳۸ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، تهران: مکتبة العلمیة.

۱۱. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۷۲ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو.

۱۲. طبری، محمدبن‌جریر (۱۴۱۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار المعرفة.

۱۳. عباس عقاد (۲۰۱۷م)، **حقائق الإسلام وأباطیل خصومه**، :بی جا، مؤسسة هنداوی.

۱۴. عیاشی، محمدبن‌مسعود (۱۳۸۰ش)، **تفسیر عیاشی**، تهران: مکتبة العلمیة الإسلامیة.

۱۵. فخر رازی، محمدبن‌عمر (۱۴۲۰ق)، **التفسیر الکبیر** (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۱۶. فیاض‌بخش، محمدتقی (۱۴۰۲ش)، **تفسیر واژگان قرآن کریم**، تهران: واژه‌پرداز اندیشه.

۱۷. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸ش)، **قرآن‌شناسی**، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه.

۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵ش)، **جهاد اسلامی**، چاپ سوم، تهران: نشر صدرا.

۱۹. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۹ش)، **تفسیر و مفسران**، قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.

۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

21. Armstrong, Karen. (1993). *A History of God: The 4,000-Year Quest of Judaism, Christianity and Islam*. New York: Ballantine Books.

22.Armstrong, Karen. (2006). *Muhammad: A Prophet for Our Time*. New York: Atlas Books.

23.Frankl, Viktor E. (1946). *Man's Search for Meaning*. Vienna: Verlag für Jugend und Volk.

24.Gadamer, Hans-Georg. (1975). *Truth and Method*. New York: Seabury Press.

25.Gross, James J. (1998). *The Emerging Field of Emotion Regulation: An Integrative Review*. Review of General Psychology, 2(3), 271-299.

26.Hoffmann, Thomas. (2012). *The Poetic Qur'an: Studies on Qur'anic Poetics*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.

27.James, William. (1902). *The Varieties of Religious Experience: A Study in Human Nature*. London: Longmans, Green & Co.

28.Kahneman, Daniel. (1973). *Attention and Effort*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.

29.Koenig, Harold G. (2012). *Religion and Mental Health: Research and Clinical Applications*. San Diego: Academic Press.

30.Newberg, Andrew. (2010). *Principles of Neurotheology*. Farnham: Ashgate Publishing.

31.Paivio, Allan. (1986). *Mental Representations: A Dual Coding Approach*. Oxford: Oxford University Press.

32.Pargament, Kenneth I. (2007). *Spiritually Integrated Psychotherapy: Understanding and Addressing the Sacred*. New York: Guilford Press.

33.Seligman, Martin E. P. (2011). *Flourish: A Visionary New Understanding of Happiness and Well-being*. New York: Free Press.